

بگذرانیم بعدنهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم نماز خواندیم شب را هم فخر الملك و سیف السلطان امین حضرت شمس الملك بصیر السلطنه پیش ما بودند ناصر هم ایون هم بود بعد خوابیدیم از نصف شب داخل خاك المان شدیم که تفصیل آنها از پاریس تا باد کو به نوشته خواهد شد انشا الله *

* — (دوشنبه یازدهم جمادی الاخره) — *

صبح از خواب بیدار شدیم دیشب در راه آهن درست خوابان نبرد بعلت تندی حرکت ترن صبح را قدری خوابیدیم بعد برخاستیم جایی خوردیم اطراف راه سبزه و چمن و جنگل جناب اشرف آنا بک اعظم بحضور آمد قدری صحبت کردیم بعد نهار خوردیم فخر الملك آمد صحبت کردیم طرف عصر رسیدیم بکار شهر برلن از توی شهر که میگذشتیم راه آهن از بالا میرفت و مقابل بود بایست بامهای عمارت شهر از توی شهر که میگذشتیم عکاسباشی را فرمودیم چند شیشه عکس انداخت امیر بهادر جنگ در حضور بود به گار که رسیدیم وزیر دربار را دیدیم با میرزا حسین خان پسرش ایستاده بود وزیر امور خارجه آلمان با دکتر زن و احتشام السلطنه بحضور آمدند از جانب اعلی حضرت امپراطور احوال بررسی کردند ما هم اظهار امتنان نمودیم و بعد رفتند وزیر دربار خیلی گریه میکرد برای میرزا حسین خان که اینجا خواهد ماند تحصیل بکنند میرزا حسین خان هم يك عکس خودش را بجا تقدیم کرد بعد از ده دقیقه توقف حرکت کردیم نماز خواندیم امیر بهادر جنگ فخر الملك امین حضرت آمدند خیلی صحبت کردیم شب هم مهتاب خوبی بود با فخر الملك و سیف السلطان و بصیر السلطنه تماشای صحرا را میکردیم شبی بود که مثل او کمتر دیده بودیم مهتاب هوای خوب زمین سبزه راه آهن میگذشت با فخر الملك صحبت ایام گذشته میکردیم چون صبح را باید زود تر برخیزیم و بسر حد روس میرسیم و ترن عوض میشود

* — (صورت استاسیون ها و غیره در خاک فرانس) — *

Xamur

Flernalle 'passoge,

Statte 'passoge,

Kinkempois

Yfuy 'passoge,

* — (استاسیون و شهرهایی که از خاک بلژیک گذشتیم) — *

Charleraz

Bif de Kemkemplois

Zif de zamonle

Chence

Chatelmeau

Pepinster

Camines

Chic chac

Nouer

Chu chac

Tamur
Kemkemprois

Herbesthal 'he,

(*) — (سه شنبه دوازدهم) — (*)

صبح برخاستیم نماز خواندیم و شکر خداوند را بجای آوردیم و از دست و زبان که برآید و کز عهده شکرش بدرآید و دعاها مان را خواندیم ترن هم در کمال سرعت حرکت میکرد آمدیم تا ساعت شش رسیدیم بسرحد روسیه جنرال نیکلاویچ و کاخانوسکی و سایر مهماندارها و مشیرالملک آمدند بحضور لباس رسمی پوشیده بودیم دسته موزیک حاضر بود موزیک زدند سر بازگارد بود پیاده شدیم از جلو آنها گذشتیم بارها هم اغلب ماند که بعد بیاید آقا سید حسین هم رفته بود عقب چمه دانش عقب ماند و ما رسید و در حرکت کردیم در بین راه حور دیم بعد از نهار قدری خوابیدیم از خواب که برخو استیم اطراف راه هم جنگل و زمین حساب کردیم شش مرتبه نابلحال ما همین ترن روسی سوار شده و آمده ایم شب راهم باز در ترن شام حور دیم جناب اشرف انابک اعظم و سایرین پیاده شده در استاسیون شام حور دند یک مرد که برانجا دیدیم که با او قدر محمود جان بود بعد از شام ترن حرکت کرد رفتم منزل انابک اعظم مؤبدالدوله و موثق الدوله بودند نشستیم قدری صحبت کردیم و بعد آمدیم به واگن خودمان الان که یکساعت از شب میگذرد فخرالملک نشسته و روزنامه می نویسد موثق الملک سبب السلطان ناصر الممالک و بهیر السلطه ناصر همانون هم در حضور هستند مراد خان هم بود

(*) (چهارشنبه سیزدهم حمادی الاخره) (*)

پنج ساعت بعد از ظهر باید به ریستورسیم تا اعلیحضرت امپراطور آنجا هستند . مسیح برخاستیم چائی خوردیم دناها مان را حو اندیم اطراف راه بار هم جنگل و زمین است زراع های اینجاها را اغلب چیده و مشغول خرمن کردن هستند در ساعت ظهر نهار حور دیم بعد قدری استراحت کردیم چهار از ظهر گذشته لباس رسمی پوشیدیم ملزمین رصکات هم همه لباس رسمی پوشیدند در ساعت پنج رسیدیم اعلیحضرت امپراطور نواب ولیعهد و شاهزادگان و جرالها و وزیر امور خارجه همه ایستاده بودند پیاده شدیم با اعلیحضرت امپراطور دست دادیم موزیک زدند از جلو قراول گارد گذشتیم بعد با اتفاق اعلیحضرت امپراطور رفتم بچادری که برای مازده بودند مدتی نشستیم و صحبت کردیم بعد اعلیحضرت امپراطور برخاسته و رفتند بچادر خودشان ولیعهد و گراندوک و لادمیرالکسندر و یچ و گراندوک میشل نیکلاویچ و گراندوک سرژالکسندر و یچ آمدند پیش ما با آنها خیلی صحبت کردیم بعد آنها رفتند ما هم رفتم بچادر اعلیحضرت امپراطور باز دیدایشان کنت لاندورف وزیر امور خارجه معرفی شد بسیار آدم عاقل خوبی بنظر آمد با اعلیحضرت امپراطور خیلی صحبت کردیم خیلی مهربان هستند و با ما کمال دوستی و مهربانی را

نمودند از بلتیک و غیره صحبت شد بعد برخاستیم اعلیحضرت امپراطور تادم واکن باز مشایعت کردند ترن خودشان هم چسبیده به ترن ما است و شب را باید در ترن بخوابیم ترنهای قدری نزدیک بهم بود که حرف شنیده می شود ما پرده های واکن خودمان را پائین انداختیم اعلیحضرت امپراطور هم همینطور کردند نشستیم تا ساعت هشت . بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند با تفاق رقیم بچادر بزرگی که برای شام زده بودند همراهان ما هم اغلب در سر شام بودند شام خوردیم اعلیحضرت امپراطور برخاستند بسلامتی مانتی بردند ما هم بسلامتی اعلیحضرت امپراطور جام شربتی خوردیم . بعد از اتمام شام ما آمدیم به واکن خودمان اعلیحضرت امپراطور هم رفتند به واکن خودشان . دو ساعت به نصف شب مانده خوابیدیم

— (پنجشنبه چهاردهم) —

امروز روز عید مولود ما هم هست . صبح برخاستیم رخت پوشیدیم همراهان ما لباس رسمی پوشیدند سوار کالسگه شدند و قبل از ما رفتند بمحلی که برای سان قشون تعیین شده است هفت ورس مسافت دارد . بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند با هم سوار کالسگه شدیم و رقیم بسان قشون ، سر راه همه جاسر باز ایستاده بود و ما از وسط آنها گذشتیم رقیم در نزدیکی شهر کورس عمارت چوبی کوچکی ساخته بودند با اعلیحضرت امپراطور پیاده شدیم بعد مادر روی صندلی نشستیم و اعلیحضرت امپراطور سوار شدند رفتند از جلو تمام صفوف سرباز و سوار و توپخانه گذشته آمدند جلو ما ایستادند هشتاد و پنج هزار قشون بود قشون را دو قسمت کرده بودند یک قسمت ریاست گراندولشیر معمولی اعلیحضرت امپراطور که اول آمده و گذشتند بعد از طرف دیگر قسمتی به ریاست جنرال کروپاتکین وزیر جنگ بود آمده گذشتند اول افواج پیاده و بعد توپخانه و بعد سوار در کمال نظم و خوبی از جلو ما گذشتند و دفیله کردند دفیله که تمام شد با اعلیحضرت امپراطور سوار کالسگه شدیم رقیم بمحلی که نهار حاضر کرده بودند همه صاحب منصبان هم در میز ما نهار خوردند اعلیحضرت امپراطور تسبیح بردند و نطق کردند ما هم جام شربتی خوردیم و بسلامتی اعلیحضرت امپراطور و قشون نست بردیم بعد گراندولشیر بسلامتی قشون نست برد بعد از نهار برخاستیم طوری قشون ما را احاطه کرده بودند که میخواستند ما را بغل کنند بگذارند توی کالسگه گراندولشیر مانع شد بعد ما و اعلیحضرت امپراطور بکالسگه نشسته آمدیم منزل با اعلیحضرت امپراطور نشستیم و خیلی صحبت کردیم بعد وداع کرده به نواب ولیعهد نشان تمثال خودمان را دادیم بگراندولشیر که ما هم نشان قدس دادیم بعد از آنکه همراهان همه آمدند و ترن مستعد حرکت شد با اعلیحضرت امپراطور خدا حافظی کرده راه افتادیم از شدت گرد و خاک و خستگی ذکامی عارض شد که تب هم کردیم آقا سید حسین خان را خواستیم شب جمعه بود در وضه خواند فخر الملک آمد روزنامه نوشت و بعد استراحت نمودیم شمس الشعرا از طهران برای روز مولود ما مقصیده عرض کرده و فرستاده بود عیناً درج میشود امروز هم چون عید ما بود جناب اشرف اتابک اعظم یک قاب سیگار مرصع بسیار خوب باو جیبی

پیشکش گزارده بماتقدیم کرد *

- (روز سرور نشاط اهل زمین است * عید هایون پادشاه مهین است)
 (آری آری خجسته است و هایون * عید که میلاد شه مظفرالدین است)
 (شاه سفر کرد گرد دولت و اقبال * تابش نورش بشرق و غرب زمین است)
 (خسرو خاور بهر کرانه که باشد * باختر و خاورش زیر نگین است)
 (شاه مظفر که آفتاب جهان است * ظلمت پابنده بر سلاله طین است)
 (بحر و بر و کوه و دشت و روی زمین را * نور درخشنده را شعاع جین است)
 (سایه یزدان بهر کجا که سفر کرد * حفظ خداوندیش حصار و حصین است)
 (داد خدایش ز لطف اتابک اعظم * راد و زیری که در امور امین است)
 (آنکه دلش بر صلاح ملت و دولت * مهبط اشراق فیض روح الامین است)
 (باد فری عید خسروی که برفت * سایه چترش ضیا چرخ برین است)
 (خسرو خورشید فر که برک شب و روز * پیش نقادش دو عبد ملک سمین است)
 (جودش جان بخش بحر تیغ جهان سوز * موج دو دریاش از یسار و مین است)
 (خسرو شیرین سخن مظفرالدین شاه * آنکه خدایش نصیر و یار و معین است)
 (رازق نبود ولی بحکم خداوند * خوان نوالش برزق خلق زمین است)
 (پادشاه خسرو و بتاج تو سوگند * پیش خردمند این بزرگ مین است)
 (چون تو بر فقی نشسته شمس چه حربا * دیده براه خدا یگان زمین است)
 (مدح شهنش مونس است و گنج صبوری * گوشه گرفته ز خلق و گوشه نشین است)
 (ورد شب و روز او بدرگه یزدان * دولت و اقبال پادشاه مهین است)

§ — § (جمعه یازدهم جمادی الاخره) § — §

دیشب را برای کسالت ذکام درست خوابان نبرد صبح برخاستیم وزیر دربار آمد بعضی معالجات کرد بعد اتابک اعظم آمد قدری با اتابک اعظم صحبت فرمودیم راه آهن هم در کمال تندی می رود و ما هم کسل هستیم در بعضی جاهای که از شهرها میگذریم سرباز قراول گارد و دسته موزیک و حاکم شهرها و اجزا بلدیة حاضرند امروز از شهر رستف گذشتیم نهار را هم در ترن خوردیم بعد از نهار خوابیدیم بعد که برخاستیم فخر الملک را خواستیم آمد روزنامه را نوشت سیف السلطان امین حضرت جمیر السلطنه بودند شب را هم باز خیلی کسل بودیم چند مرتبه قی کردیم و حالتان خیلی کسل بود تا سه چهار ساعت از نصف شب گذشته هم خرابمان نبرد

§۴۰ — (شنبه شانزدهم جمادی الاخره) § —

صبح برخاستیم باز کسل بودیم برای مشغولیات با مؤید الدوله و وزیر دربار و فخر الملك و امیر بهادر جنگ و سیف السلطان و شمس الملك قدری صحبت کردیم امروز هم سهیل خورده ایم و هیچ حالتی نداریم بطوریکه خواستیم درس ما را بندهیم السلطان مذاکره کنیم حال نداشته ایم باز همه جاد در شهرها و استاسیون ها موزیک میزدند و دسته قراول احترام بودیاده میشدیم از جلواتها میگذشتیم ولی خیلی کسل بودیم نهار خوردیم بعد از نهار قدری خوابیدیم بعد برخاستیم نماز خواندیم شب را هم فخر الملك و سیف السلطان بودند صحبت میکردیم ناصر هم ایون بود مراد خان هم بود کم کم الحمد لله احوالمان بهتر شد

§۴۰ — (یکشنبه هفدهم جمادی الاخره) § —

امروز باید ساعت یازده وارد بادکوبه بشویم امروز هشت روز است که توی راه آهن هستیم صبح از خواب برخاستیم باز کسالت باقیست و ذکام زحمت میدهد جناب اشرف اتابک اعظم آمد قدری صحبت کردیم وزیر دربار فخر الملك و سایرین بودند ترنم در حرکت است دو طرف راه زرات زیادی کاشته اند که تقریباً سه ساعت راه آهن از چلوی زراعت زرات میگذشت در سفر اول فرنگستان هم نوشته ایم این زرات را هم خود اهل میخورند و هم بخوک میدهند که چاق میشود و بعد بالمان میفرستند برای فروش برک و ساقه او را هم بگاو و خوک میدهند چوبش را هم میسوزانند السال جقدر زیادی هم دیدیم کنار راه کاشته بودند آن راه از بالاتر میگذشت و غیر از این خط بود ساعت یازده وارد بادکوبه شدیم حاکم شهر و اجزای بلدی و غیره و دسته موزیک و سر بازگردد در کار حاضر بودند جنرال ژلونی که از قفقاز از جانب جانشینی آمده بود در سفر اول هم شرح احوالش را نوشته ایم پیر مرد زنده دلی است خوب حرف میزد با او قدری صحبت کردیم بعد بکالسه نشسته آمدیم منزل منزل ما در همان خانه طومانیانس ها قرار داده اند باد سختی میامد و گرد و خاک فشرجی بود آمدیم تا رسیدیم بمنزل ظهیر الدوله هم که از ما ندارند آمدن بود با پسرش دیدیم و خیلی خوشحال شدیم نهار خوردیم بعد از نهار قدری خوابیدیم شب را هم سازنده های بادکوبه آمده قدری ساز زدند به ناصر همیون و موسیولر فرمودیم نوت آنها را نوشته بعد شام خورده خوابیدیم استاسیون و شهر هائیکه در خاک روسیه از آنها گذشتیم از این قرار است

(*) — (اسامی استاسیون و شهر هائیکه از خاک روسیه گذشتیم) — (*)

Virballen	ویربالان	Nikitovka	نیکیتووا
Vilna	ویلنا	Taganrog	طغانروگ
Minsk	مینس	Rostow	رستف
Bakmach	باکماش	Krilouskaya	کریلوسکایا

Varoshba	وروسها	Beslan	بسلان
Rischkovo	ریشکو	Petrowsk	پتروسک
Koursk	کورسک	Baladjary	بالاجاری
Belgorod	بلگورد	Bakou	بادکوبه

— (دوشنبه هیجدهم جمادی الاخره) —

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم و رفیم به حمام امیربهدرچنگ سیف السلطان موثق الملك امین حضرت عین السلطان ناصرالمالک بامابودند یک جفت اسب سیاه به کالسه مابسته بودند قدری بدهو ابودند اما گفتند چهار هزار منات خریده اند و رفیم به حمام سرتن شوری کردیم و آمدم منزل جناب اشرف اتابک اعظم بحضور آمدند میرزا عبدالرحیم طالبف را بحضور آوردند شمشیر و جاده پیشکش آورده بود و عریضه هم عرض کرده و قصیده انشاد نموده خودش خواند اشعارش را خیلی خوب ساخته بودند عیناً در اینجا نوشته میشود

- * (ای وطن ای که مرا قبله بجز سوی تو نیست)
- * (من نپریم بخدا کعبه اگر کوی تو نیست)
- * (عقل کل مهر تو را از زش ایمان بنهاد)
- * (خوش بها داده ولی قیمت یکموی تو نیست)
- * (سلسیلی که بود چشمه معروف بهشت)
- * (ما ز رضوان نشیدیم بجز جوی تو نیست)
- * (نکبت سنبل و گل را بجهت مشک و عیبر)
- * (لشر عطر گل و خاک تو و جز بوی تو نیست)
- * (حرمت صید حرم را خرد از من پر سید)
- * (گفتم ار صید حرم هست جز آهوی تو نیست)
- * (فارغ از ذکر تو یک لحظه نیم ها بنگر)
- * (همه مویم چه زبان ناطق یا هوی تو نیست)
- * (صاحب این وطن ای شاه مظفر امروز)
- * (غیر ذات خرد آیات ملک خوی تو نیست)
- * (نظم ملک تو آسودگی خاق جز این)
- * (آرزو در دل این پیر دعا گوی تو نیست)

بعد معین التجار رضایف باموثق الملك شرفیاب شد تفصیل چراغ الکتریسته که بمشهد مقدس فرستاده بودیم عرض کرد که هر شب روشن است و نواقصیکه داشت مجدداً خریده بودیم حالا تکمیل شده و بی عیب و نقص است خیلی خوشوقت شدیم بهار خوردیم دستمان کم کم درد گرفت عصری کاخا فسکی زن و دخترش را بحضور آورد زن فهمیده عاقل خوبی دارد قدری با آنها صحبت کردیم و رفته رفته درد دست شب شدت کرد که تا صبح نخوابیدیم وزیر دربار آمد و بعضی معالجات کرد

() — (سه شنبه نوزدهم) —

صبح برخاستم دستمان خیلی درد میکرد بطوریکه نتوانستیم لباس بیوشیم و توی رختخواب افتاده بودیم غیر از نوکرهای مخصوص خودمان کسی دیگر پیش ما نبود جناب اشرف اتابک اعظم آمد قدری صحبت کردیم وزیر دربار

موتق الدوله فخر الملك موتق الملك حاجب الدوله سيف السلطان بودند تا عصر همینطور افتاده بودیم شب باز درد دست شدت کرد و تا صبح نخوابیدیم امین الحرم جایش خالی بود که ضیاء درست کند میرزا ابراهیم خان دکتربود ضیاء انداخت و مواظب بود

(*) — (چهارشنبه بیستم) — (*)

صبح برخاستیم الحمد لله درد دست قدری تخفیف پیدا کرده و بهتر است امین حضرت و بصیر السلطنه بودند شب را هم بصیر السلطنه تا صبح نخوابید و خیلی زحمت کشید و خیلی راضی هستیم از خدمات او فردا راهم قرار گذاشتیم در بادکوبه بمانیم تا درست دستمان خوب شود انشاء الله روز جمعه عصر حرکت خواهیم کرد جنرال نیکلایف مهماندار بحضور آمد و قرار دادیم باجناب اشرف اتابك اعظم دوروز علاوه بمانیم شب راهم قدری راحت خوابیدیم ولی اشتها هیچ نداریم ذکام هم اذیت میکند

(*) — (پنجشنبه بیست و یکم جمادی الاخره) — (*)

صبح برخاستیم الحمد لله دستمان خیلی بهتر است میرزا ابراهیم خان دکترا آمد آب کارلس باد خوردیم فخر الملك موتق الملك امین حضرت بصیر السلطنه بودند کاخافسکی آمد از ما احوال بررسی کرد ظهیر الدوله آمد الحمد لله دستمان خیلی بهتر است موتق الملك تربت آورد استشفای کردیم و امیدواریم انشاء الله دستمان بزودی خوب شود و کم کم الحمد لله احوالمان خیلی بهتر شد جناب اشرف اتابك اعظم آمد با ایشان مدتی صحبت کردیم جنرال مهماندار آمد از ما احوال بررسی کرد بعضی تلگرافها بود خواندیم عیسی خان و عمید حضور از راه دریاه آستارا آمده اند از ولیعهد هم تلگراف رسید وارد اردبیل شده اند خیلی خوشحال شدیم حقیقتاً دلان برای ولیعهد خیلی تنگ شده است شب راهم وزیر دربار فخر الملك سيف السلطان بودند خیلی صحبت کردیم بعد نماز اذا ذلزله را خواندیم آقاسید حسین روضه خواند قدری سرمان درد میکرد اشتهای درستی هم نداشتیم شام هم خیلی کم خوردیم میرزا ابراهیم خان دکترا آمد ضیاء انداخت تا یکساعت به نصف شب مانده نشسته بودیم و صحبت میکردیم بعد خوابیدیم شب راهم الحمد لله راحت و خوب خوابیدیم مصدق الملك هم امشب رفت بطهران حامل عکسهای ما بود

(*) — (جمعه بیست و دوم) — (*)

صبح برخاستیم ضیاء دستمان را عوض کردیم از شدت درد سینه و سرفه سرمان درد میکند الان که این روزنامه را میفرمایم فخر الملك مینویسد حاجب الدوله ندیم السلطان آقاسید حسین امین حضرت حاضر اند جناب اشرف اتابك اعظم آمد پسر مرحوم بهمن میرزا را بحضور آورد این پسر سیم بهمن میرزا است و در ایران متولد شده خیلی شیبه است به ضیاء الدوله اظهار مرحمت و التفات باو فرمودیم يك انگشتر الماس هم باو مرحمت فرمودیم بعد مرخص شده رفت بعد نهار خوردیم دو ساعت بعد از ظهر باید از بادکوبه برویم طومانیالس ها

بمضور آمدند باها اظهار مرحمت فرمودیم بعد سوار کالسکه شده رفیق بمدرسه دخترها که در تحت حمایت علیا حضرت امپراطریس هستند دعائی خواندند و در مدح مابهنک خوشی اشعار ساخته بودند میخواندند - بعد نفر شاگرد بودند شش نفر هدیه مسلمان هستند برسدیم عرض صکر دند شیروانی و از اهل نسف هستند بمدرسه مدرسه هم يك انگشتر فیروزه مرحمت فرمودیم بعد آمدیم بمدرسه حاجی زین العابدین عمارت دو مرتبه بود دوگاری داشت پله های یشم نمائی داشت سه اطاق طرف دست راست یکی مسجدشان بود منبر و کتابی داشت برای نماز و ترتیبات مذهبی شان بسیف السلطان فرمودیم تحقیق کند عرض کرد هفتاد نفر مسلمان در این مدرسه درس میخوانند هفت نفر معلم دارند سالی یازده هزار منات مخارج انجام است که حاجی زین العابدین میدهد سالونی در طبقه بالا بود که گل چیده بودند و دخترها در پشت گل ها میخواندند دخترها از هفت سال تا چهارده سال هستند بعد از تماشای آنها نشانی هم بمحاجی زین العابدین مرحمت فرمودیم و سوار شدیم آمدیم به کار حاکمان قدری کسل بود دستمان هم درد میکرد موثق الملك در کار بود و با حیرتی بمانگاه میکرد ناظم الملك جنرال قونسول نفلیس و فخم الملك قونسول بادکوبه مرخص شده رفتند مؤید الدوله موثق الدوله موثق الملك ندیم السلطان وکیل السلطنه وکیل الدوله مهندس الممالک و سایرین هم ماندند که از راه دریایا بیاید آستارا جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار امیر بهادر جنگ فخر الملك سیف السلطان حاجب الدوله شمس الملك امین حضرت خوانسالار آقاسید حسین خان بصیر السلطنه خازن السلطان ناصر الممالک ناصر هایون صدق الدوله عکاسباشی هم همراه ما هستند از خشکی بیایند ترن حرکت کرد و آمدیم در بین راه با فخر الملك و اینها صحبت میکردیم ساعت هشت رسیدیم به آنچه قبول سرباز گارد و موزیک حاضر بود ترن ایستاد باران هم گرفت شام راهم در ترن باید بخوریم تا صبح از صدای لکشیف و بوی نفت خوابمان درست نبرد

— (شنبه بیست و سیم) —

صبح از خواب برخاستیم نماز کردیم جائی خوردیم و حاضر شدیم از برای حرکت جنرال ژلونی هم که از جانب فرما فرمای قفقاز آمده بود يك نشان شیر خورشید الماس باو مرحمت فرمودیم مرخص شده رفت کالسکه ها حاضر شد ساعت هفت و نیم حرکت کردیم جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار حاجب الدوله توی کالسکه پیش ما بودند از باران دیشب زمین ها گل و ابداء گرد و خاک نبود چند و رس که آمدیم اتابک اعظم وزیر دربار رفتند فخر الملك و سیف السلطان بصیر السلطنه آمدند توی کالسکه پیش ما چک خودمان را نگاه میکردیم و شعر میخواندیم خلاصه یک ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم حالا که در سالیان نشسته ایم امیر بهادر جنگ فخر الملك سیف السلطان آقاسید حسین حضور داشتند شب راهم جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار فخر الملك و سیف السلطان و مشیر الملك در منزل کلنل براتف مهمان هستند از قراریکه بعد عرض کردند تا سه ساعت از نصف شب گذشته

مجلس طول کشیده بود سوپ کرده بودند و قزاق هاموزیک زده بودند رقص لنگری کرده نطق ها کرده نست برده بودند جنرال مهماندار و صاحب منصبان روسی هم همه بوده اند

— * یکشنبه بیست و چهارم * —

صبح ساعت شش از خواب بیدار شدیم دستمان الحمد لله خوب است نماز صکر دیدیم چائی خوردیم دعاها مان را خواندیم آمدیم نوبی بالکن قدری راه رفتیم امیر بهادر جنک و حاجب الدوله بودند بالکن هم جای باصفائی بود رودخانه کر هم از جلو عمارت میگذشت اما نیک آنچه بهار دیده بودیم نبود سوار کشتی شدیم از رودخانه کر گذشتیم بعد کالسه ها حاضر بود سوار کالسه شدیم سی و پنج ورس که آمدیم برای نهار در استاسیون پیاده شدیم بعد از نهار هم ده ورس آمدیم برودخانه ارس رسیدیم کشتی حاضر بود سوار کشتی شدیم دو ساعت هم روی رودخانه ارس آمدیم سرفانی و مرغ سقایی زیادی روی آب بود توی کشتی با فخر الملک حاجب الدوله سیف السلطان امین حضرت میرزا ابراهیم خان دکترو عکاسی و ابراهیم آبدار بودند آمدیم ناچای که کالسه حاضر بود سوار کالسه شدیم تا مقارن غروب رسیدیم باو ذون تبه که منزل است و مالقان هستند بوقلمون زیادی بقدر دو هزار تادر کنار ده دیدیم و آمدیم منزل چون شب دوشنبه بود آقا سید حسین روضه خواند بعد شام خورده خوابیدیم

« (— حوز) * * دوشنبه بیست و پنجم جمادی الاخره * * () »

امروز باید به نکران برویم صبح را برخاستیم لباس پوشیدیم دعاها مان را خواندیم کالسه حاضر بود باجناب اشرف آتاک اعظم و وزیر دربار سوار کالسه شدیم تا نزدیک ظهر با استاسیون رسیدیم نهار حاضر بود نهار خوردیم بعد از نهار فخر الملک و سیف السلطان بهر السلطنه در کالسه ما بودند سوار شدیم امروز برعکس هر روزه که بکالسه می میفرمودیم آرام رود هر قدر میگفتم تند برو باز آرام میرفت تا نزدیک غروب راه آمدیم صحراها همه سبزه و اغلبی زار بود میگفتند قراول و دراج هم زیاد دارم مقارن غروب بمنزل رسیدیم دسته موزیک و سر باز گارد حاضر بود پیاده شدیم از جلو آنها گذشتیم بعد آمدیم بعمارتی که برای مامین کرده بودند بسیار جای خوبی بود هوای خوبی داشت اطاقهای خوب مال لیازف است نماز خواندیم شام خوردیم و خوابیدیم مؤید الدوله و موثق الدوله و موثق الملک و سایرین که از راه دریا آمده بودند بواسطه طوفان نتوانسته بودند در آستار آبیاده شوند دوباره برگشته در نکران پیاده شده بودند و بعد از اینجا کالسه کرایه کرده با ستارارفته بودند *

« (—) * * (سه شنبه ۲۶ جمادی الاخره) * * () »

امروز باید انشاء الله با ستار ابرویم صبح ساعت هشت و نیم سوار شدیم راه خیلی گل و بد بود هشت اسب بسته بودند بکالسه ما مام لباس رسمی پوشیده بودیم تا رسیدیم برودخانه روی دو کشتی کوچک را نخته بندی کرده بودند باطناب میکشیدند از این طرف آب بانظر ف میروند ما را عبور دادند بعد کالسه ها را آوردند کالسه ما که آمد سوار

شدیم و راندیم جناب اشرف آتابك اعظم و وزیر دربار جنرال مهماندار با مادر کالگه بودند خیلی تند آمدیم به دیدیم شمشیر ما عقب مانده فرستادیم شمشیر را بیاورند چون نزدیک بود برسیم و شمشیر نرسید خواستیم شمشیر آتابك را به بندیم دیدیم خیلی بکمر ما کشاد است خواستیم شمشیر وزیر دربار را به بندیم که شمشیر خودمان رسید آمدیم تا رسیدیم بسر حدم پل سر باز گارد روسی ایستاده بود آمدیم اینطرف سر باز گارد خودمان ایستاده بود و لیمهد و امیر نظام و سایرین ایستاده بودند آنها را دیدیم و از ملاقات و لیمهد خیلی خوشحال شدیم آصف السلطنه که بریاست اردو آمده بود از خدمات او راضی هستیم نوکرهای خودمان عمید حضور عیسی خان مشیر السلطان معتمد خاقان مؤمن حضور اعماد السلطان و ثوق خلوت مؤمن خلوت مصدق السلطنه و سایرین که از طهران آمده بودند هم را دیدیم از خدمات آنها هم راضی هستیم بعد آمدیم منزل شب هم و لیمهد آمد تا آخر شب پیش ما بود صحبت میکردیم سلطان محمد میرزا پسر و لیمهد را آوردند دیدیم خیلی خوشوقت شدیم ماشاء الله پسر خوبی است فخر الملك و سیف السلطان و سایرین بودند صحبت میکردیم الحمد لله خیلی خوش گذشت

§ ۴۰ — () § چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الاخره () § — ۴۰

امروز در آستارا توقف است صبح برخاستیم لباس رسمی پوشیدیم در ساعت ده جنرال نیکلایف و سایر صاحب منصبان مهماندارها شرفیاب شدند جناب اشرف آتابك اعظم هم بودند نسبت بزحمانی که کشیده بود اظهار رضایت فرمودیم تمثال خودمان را هم بجزال دادیم سایرین هم نشان و آنچه لازم بود دادیم مرخص شده رفتند در چادر بیکه برای آنها معین شده بود زده بودند با آتابك اعظم چائی خورده و بعد رفتند و سیو و دقو اسول دولت انگلیس مقیم تبریز بحضور آمد با او هم صحبت کردیم و فرمایشات فرمودیم او هم رفت نهار خوردیم بعد از نهار رفتیم به و آتاکا جائی است که ماهی میگیرند کنار دریا چند تا ماهی با تور گرفتند تماشا کردیم و لیمهد هم بود فخر الملك و سیف السلطان هم از عقب آمدند میخواستیم تبر اندازی کنیم چون دستان در میگردنواستیم بعد آمدیم منزل جناب اشرف آتابك اعظم مشیر الملك را بحضور آورد بعضی فرمایشات فرمودیم يك سنجاق دستان گردن بچه هم بمشیر الملك مرحمت فرمودیم بعد مرخص شده رفت که با کشتی برود به پترزبورغ بعد و لیمهد که خداهای اردبیل و مشکین را بحضور آورد امام قلی میرزا هم بود بعضی فرمایشات بانها فرمودیم ششصد و پنجاه نفر سوار که تازه از این طایفه خواسته بودیم حاضر کرده اند قرار شد فردا صبح از سان حضور بگذرانند بعضی فرمایشات هم بولیمهد فرمودیم بعد مرخص شده رفت شب هم فخر الملك و سیف السلطان آمدند صحبت کردیم سلطان احمد میرزا پسر و لیمهد را هم خواستیم آوردند پیش ما خیلی با مزه بود یکساعت طلا هم باو مرحمت فرمودیم يك طاقه شال هم به آغا عبدالله مرحمت فرمودیم بعد شام خورده خوابیدیم

§ ۴۰ — () § پنجشنبه بیست و هشتم جمادی الاخره () § — ۴۰

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم عیسی خان آمد قدری صحبت کردیم و اذیتش کردیم بعد رختها مانرا پوشیدیم

جناب اشرف اتابك اعظم آمد پس صدر الاشراف وقاضی و خادم باشی را بحضور آورد اظهار مرحمت والتفات بانها فرمودیم ولیعهد و امیر نظام آمدند بیک شمشیر بولیعهد و بیک انگشتر الماس بامیر نظام مرحمت فرمودیم بعد سوار شدیم و آمدیم سواره شاهسون سر راه ایستاده بودند انها را ملاحظه نمودیم تمام طایفه های شاهسون بسیار سوار خوبی بودند اسبهای خوب داشتند و اسمشان را سواره هوسار گذاشتیم که انشاء الله بطهران بیایند و مشق بکنند سواره خوبی هستند بیک قدری سواره آمدیم ولیعهد و امیر نظام و امام قلی میرزا راهم مرخص فرمودیم رفتند باوزیر در بار موثق الدوله فخر الملك امیر بهادر جنگ سیف السلطان صحبت میکردیم و سواره آمدیم بانجامیکه ماهی میگردد راه را گم کردیم باطلاق بود برگشتیم آمدیم بکالسه نشستیم و رواندیم آمدیم تا رسیدیم برودخانه بعد برای صرف نهار پیاده شدیم نهار خوردیم قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم آمدیم منزل که در ده لمر که جزو محال حاجی رسم و خاک کسر کار و داست منزل ما را در اطاق چوبی در کنار دریا قرار داده اند رقیم کنار دریا دریا هم خیلی آرام و خوب بود تلگراف زیادی از طهران رسیده بود همه را خواندیم و چند شیشه عکس انداختیم تورچیرا فرمودیم تور آورد انداخت در دریا چند تا ماهی گرفتیم تا نزدیک غروب کنار دریا راه میرفتیم بعد آمدیم باطاق خودمان شام خوردیم آقا سید حسین آمد و روضه خواند و بعد خوابیدیم

§۰۰ - §۰۰ (جمعه بیست و نهم جمادی الاخره) §۰۰ - §۰۰

امروز باید به لیسار برویم صبح برخاستیم و سوار کالسه شدیم راه از توی جنگ میگذشت دریا هم دست چپ خیلی باصفا بود قدریکه آمدیم سوار اسب شدیم وزیر دربار فخر الملك سیف السلطان بصیر السلطنه عیسی خان همراه ما بودند صحبت میکردیم صدق الدوله هم یابوی سفیدش را که تازه خریده سوار شده بود خیلی کوچک و رنگ ضریبی داشت سه فرسخ که آمدیم برای نهار پیاده شدیم جناب اشرف اتابك اعظم هم رسید با فخر الملك قدری شوخی کردیم مؤید الدوله هم بود بسیار شاهزاده خوب معقول درست صحبتی است بعد از نهار سوار شدیم و آمدیم قدری کتاب خواندیم توی کالسه که جی کنار دریا دیدیم فرمودیم تور بیندازد ماهی بگیرد تماشا کنیم نتوانست بعد آمدیم بمنزل فخر الملك بود یاد ایام گذشته کردیم بعد قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم رقیم کنار دریا گردش کردیم عهد السلطنه بکجفت بچه شوکا و چند گاو شیرده و غیره برای ما آورده بود بعد از تفرج و گردش آمدیم باطاق چوبی که برای ما درست کرده بودند نماز خواندیم سوره و الصافات خواندیم جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمد بعضی تلگرافها هم وکیل الدوله آورد خواندیم بیک کشتی هم از گمرک میامد با دور بین تماشا کردیم چندان بزرگ نبود نماز خواندیم شام خوردیم مؤید الدوله را خواستیم فخر الملك و سیف السلطان هم بودند صحبت کردیم بعد خوابیدیم

§۰۰ - §۰۰ (شنبه عصره رجب) §۰۰ - §۰۰

امروز باید به الا لان برویم صبح برخاستیم دعاها مانرا خواندیم چائی خوردیم و سوار شدیم اتابك اعظم چون روز اول ماه بود نماز اول ماه میخواند از عقب آمد قدری که آمدیم سوار اسب شدیم و مدتی سواره آمدیم تا رسیدیم بیک ماهی گیر خانه کنار دریا پیاده شدیم آفتاب گردان زدند بعد نماز افتادیم کرجی و ماهی گیرها آنجا بودند فرمودیم کرجی را باب انداخت و تور را که ماهی میگیرد دو تا ماهی هم قبل از وقت برای ما آورده بودند مدتی که تور انداخت بدریا یک ماهی از همین ماهی های مرده به ترستی انداخت توی دریا و آورد پیش ما همینکه نگاه کردیم دیدیم ماهی مرده است معلوم شد تورش باره بوده نتوانسته بود بگیرد شیوه زده بود بعد نماز خوردیم و سوار کالسگه شدیم قدری که آمدیم عمید السلطه عرض کرد درخت تو سگائی هست خیلی بزرگ اگر میل دارید تماشا کنید اسب خواستیم سوار شدیم خیابان خوبی جنگل را تراشیده درست کرده بودند گل زیادی داشت امیر بهادر جنگ فخر الملك سيف السلطان بودند صحبت میکردیم رفتیم تا رسیدیم بان درخت درختی بود خیلی صاف و قشنگ تقریباً هشت نه ذرع قطر و بیست و دوسه ذرع طول داشت درختیکه در کارلسباد دیده بودیم خیلی ازین کلفت تر بود اما باین بلندی نبود بعد از تماشا باز آمدیم سوار کالسگه شدیم قدری که آمدیم باز ماهی گیر بود ایستادیم دادیم تور انداخت چند تا ماهی گرفت تماشا کردیم بعد آمدیم منزل و استراحت کردیم منزل در گمرنگانه است پسر ما زراستوداخ در اینجا مدیر گمرنگ است از خواب که برخاستیم رفتیم کنار دریا جناب اشرف اتابك اعظم آمد صحبت کردیم باز دادیم تور انداختند دو تا ماهی هم گرفته یکی را به اتابك اعظم دادیم یکی را هم دادیم برای خودمان سرخ کنند بعد باز آمدیم باطاق خودمان نماز خواندیم شام خوردیم فخر الملك و سيف السلطان بودند صحبت کردیم امین حضرت عیسی خان عمید حضور هم بودند آصف السلطه دوروز است ناخوش است فرستادیم احوالش را پرسیدند عرض کرده بود بهتر هستم فردا شرفیاب میشوم میرزا ابراهیم خان دکتر خیلی خوب معالجه کرده بود بعد از شام هم صدق الدوله و موتمن خلوت آمدند و بعد خوابیدیم

— (یکشنبه دویم رجب) —

صبح برخاستیم نماز خواندیم بعد از نماز هم دیگر نخواستیم احوالمان هم الحمد لله خیلی خوب است اما دستمان باز قدری درد میکند بعد سوار شدیم فرستادیم جناب اشرف اتابك اعظم بیاید عرض کرده بود بعضی کاغذها است بخوانم بعد شرفیاب میشوم ما سوار شدیم دریا هم خیلی سالم و خوب هوا هم صاف و آفتاب بود وزیر دربار فخر الملك سيف السلطان بودند صحبت میکردیم سيف السلطان چند تیر انداخت نزد عیسی خان و بصیر السلطه را فرمودیم بروند کتکش را بمانند فخر الملك هم يك مرغابی خانگی زد بالش شکست سردار معظم بود همینطور صحبت کنان میامدیم خیلی افسوس خوردیم که دستمان درد میکرد و نمیتوانستیم قنک بیندازیم آمدیم تا رسیدیم بمنزل نماز خوردیم بعد از نماز دوسه ساعتی خوابیدیم از خواب که برخاستیم رفتم کنار دریا قدری سر بسر عیسی خان

— (گذاشتیم) —

گذاشتیم عمید حضور بود بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمد بعضی تلگرافها بود و کاغذهای وزیر امور خارجه همه را خواندیم بعد اتابك اعظم رفت فخر الملك و سیف السلطان و امین حضرت آمدند صحبت کردند و نماز خواندیم شب شد شب هم پیش خدمتها همه بودند شام خوردیم خوابیدیم

— (دوشنبه سیم) —

امروز را از ملارود باید برویم بازلی وقت رفتن اطاق چوبی ما را که باد برده بود فخر الملك و سیف السلطان نشان دادیم خیلی تعجب کردند شب هم فخر الملك فرمودیم دریا بهم خورده تعبداً تصدیق کرد اما صبح که برخاستیم دیدیم دریا طوری بهم خورده که طوقان است دیشب تا صبح باران میامد بصیر السلطنه و آقا سید حسین و قهوهچی باشی اعتماد السلطان همه توی چادر بیکه بودند چادر سرشان خراب شده بود زیر چادر مانده بودند خلاصه صبح برخاستیم رخت پوشیدیم و سوار شدیم باران هم می آمد خیال داشتیم از راه مرداب سوار کشتی بشویم برویم چون دریا منقلب بود از خیال کشتی نشستن منصرف شدیم و با کالسکه آمدیم و خیلی هم تند آمدیم تا رسیدیم بازلی سرباز و قزاق و توپخانه صف کشیده بودند شعاع السلطنه آمده بود دیدیم میرزا عبدالله خان ظفر السلطنه ناصر السلطنه اجلال السلطنه احتساب الملك معین دربار مؤید الملك و سایرین که از طهران آمده بودند همه را دیدیم و آمدیم دم در ناصر الدین میرزا اعتضاد السلطنه همه دم در بودند رفیق اندرون امین الحرم صدیق الحرم معین الحرم و سایر خواجها بودند رفیق حرم خانه حضرت علیا و خازن اقدس را دیدیم اتابك اعظم و سایرین هم عقب مانده بودند بعد آمدند نهار خوردیم و خوابیدیم بعد برخاستیم نماز خواندیم شب هم آتش بازی خوبی کردند

— (سه شنبه چهارم) —

صبح را از خواب بیدار شدیم الحمد لله احوالمان خیلی خوب است چائی خوردیم رخت پوشیدیم و آمدیم بیرون جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمدند سایر نوکرها هم بودند حاجی امین السلطنه و پسرش که از طهران آمده بودند بحضور رسیدند بعضی کاغذها از طهران رسیده بود و کیل الدوله آورد و خواندیم دو تا اسب های کوچک که ارفع الدوله از اسلامبول فرستاده بود آوردند ملاحظه کردیم خوب اسبائی بودند بعد نهار خوردیم بعد از نهار خواستیم بخوابیم بخوابیدیم کشتی خواستیم و سوار شدیم روی مرداب قدری گردش کردیم و آمدیم منزل دستان الحمد لله بهر است هوا هم باران می بارد دریا هم منقلب است ماهی گیرها را خواستیم آمدند چند تا ماهی جلو ما گرفتند تماشا کردیم يك ماهی خیلی بزرگ هم اتابك اعظم فرستاده بود برای ما بعد رفیق اندرون دراز کشیدیم از خواب که برخاستیم آمدیم بیرون فخر الملك را خواستیم روزنامه نوشت نماز کردیم غروب هم پیش خدمت ها آمدند صحبت فرنگستان را بگردیم شب شد آتش بازی خوبی کردند موزیک هم زدند

بعدشام خوردیم و ناساعت پنج محبت میکردیم و بیرون بودیم بعد رفتیم اندرون و خوابیدیم

« () — « § (چهارشنبه • رجب) § — « () »

صبح از خواب برخاستیم دعاها مان را خواندیم و چائی خوردیم و آمدیم بیرون اتابک اعظم و جمعی از اعیان رشت بحضور آمدند شخص فرنگی که وقت رفتن آمده بود اینجائیم کف کاشته بود (کف یک نوع علفی است که از اوربسمان درست میکنند) نخبه‌هایش را آورده بود ملاحظه فرمودیم بعضی ماشین‌ها که برای گل کاری خواسته بودیم آورد کاشف السلطنه آمد عرض کرد دو کرور درخت چائی داریم و انشاء الله بهار آینده چائی از آنها خواهیم خورد سردار معظم هم عرض کرد هفتصد هشتصد درخت چائی در تنگابن داده‌ام کاشته‌اند باین بیکره اگر برود انشاء الله تا چند سال دیگر ثلث چائی ایران را خواهد داد یکی از این ماشین‌ها را هم دادیم بکاشف السلطنه برای چائی کاری بعد آمدیم بالاعام علمای رشت بحضور آمدند آنها را هم دیدیم و اظهار الثفات کردیم و قدری محبت کردیم بعد عرض شده رفتند بعد نهار خوردیم در سرنهار فخر الملک رباعی که صدیق خلوت از طهران توسط فخر الملک فرستاده بود به عرض رسانید یکصد تومان هم انعام مرحمت فرمودیم که برایش فرستد رباعی را هم فرمودیم در اینجا بنویسد

(شاهان که دوباره گرد کتی گشتی) (خورشید صفت گذشتی از مرد شقی)

(اندر دل شهر یار مرا قلبی) (از مهر و وفا تخم محبت کشتی)

(شاهان که دوباره کامرانی کردی) (تکمیل قشون و کار دانی کردی)

(تحقیق حقایق جهان داری را) (در گرد جهان دفعتی نانی کردی)

بعد از نهار استراحت کردیم از خواب که برخاستیم کشتی خواستیم و سوار شدیم جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار و سایرین بودند رفتیم بطرف کپر حال گردش کردیم بعد آمدیم منزل موزیگانچیه موزیک زدند شب هم آتش بازی کردند بعد روزه خواندند و رفتیم اندرون شام خوردیم خوابیدیم

« () — « § (پنجشنبه ششم) § — « () »

صبح برخاستیم آمدیم بیرون وزیر دربار بود امیر بهادر جنگ بود بار کاس حاضر بود سوار شدیم و رفتیم انطرف کالسه تازة مار آوردند سوار شدیم یکجای بدی بود پیاده شدیم کالسه مار ارد کردند اعضا د السلطنه هم همراه ما بودند سردار معظم شمس الملک عین السلطان هم بودند یکفرسخ که رفتیم توی جنگل برای صرف نهار پیاده شدیم نهار خوردیم قر قاولی هم دیده نشد بعد از نهار باز سوار کالسه شده آمدیم منزل قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم اتابک اعظم بحضور آمد قدری محبت کردیم بعد نماز خواندیم شب هم باز آتش بازی شد بعد از آتش بازی رفتیم اندرون نماز اذان زله را خواندیم روزه خواندند و خوابیدیم

« () — « § (جمعه هفتم رجب) § — « () »

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم دیگر نخواستیم نماز خواندیم لباس پوشیدیم و آمدیم بیرون جناب اشرف اتابك اعظم آمد رقتیم بالای عمارت شمس العماره منظر بسیار خوبی داشت اطراف همه جایید بود تماشا کردیم بعد آمدیم کنار دریاهای کوچکی زیادی بود فرمودیم گرفتند خیلی قشنگ بودند محمود خان و عیسی خان را نشانندیم نوی کرچی رفتند آنطرف يك ماهی آزاد بزرگی هم آوردند برای ما بادورین اطراف مرداب را تماشا میکر دیم دیدیم حقاری نشسته تفنگ خود ما را دادیم بسیف السلطان رفت برای حقار که پرید روی هوا خیلی خوب زد ما هم يك سرداری تن پوش خود ما را خلعت باو مرحمت فرمودیم بعد آمدیم باطاق نهار خوردیم بعد از نهار خوابیدیم از خواب که برخاستیم فخر الملك را خواستیم آمد روز نامه نوشت موزیکانچها آمدند کنار دریاهای موزیک زدند یکی دو تا سلندر فنگراف گرفتیم معین الملك و حاجی ناصر السلطنه بحضور آمدند صحبت کردیم و بعد رقتیم اندرون روضه خواندند و خوابیدیم

§۰۰ — () §۰۰ شنبه هشتم رجب () §۰۰ — §۰۰

صبح از خواب بیدار شدیم باران بشدت میبارید نماز کردیم چائی خوردیم و مصمم بودیم با کشتی از مرداب بیایم آمدیم سوار کشتی شدیم فرستادیم جناب اشرف اتابك اعظم آمد و وزیر دربار بود هر قدر خواستیم خود ما را راضی کنیم که از مرداب برویم دیدیم اب از طرف دریا بطرف مرداب میاید و دودر ع آب مرداب بالا آمده گفتیم هیچ لازم نیست و رقتیم آنطرف مرداب پیاده شدیم کالسکه اعضا السلطنه را آوردند اتابك اعظم وزیر دربار امیر بهادر جنگ پهلوی ما نشستند شمس الملك و عین السلطان هم جلو کالسکه نشستند و رواندیم فخر الملك و بسیف السلطان موثق الملك و امین حضرت و سایرین از راه مرداب با کشتی رفته بودند مرداب خیلی منقلب و تلاطم داشته همه احوالشان بهم خورده بود اما ما هم بقدر اینکه فخر الملك و سایرین تلاطم دریا داشتند در توی کالسکه بواسطه گل زیاد و خرابی راه متالم بودیم آمدیم تار سیدیم بخمام خام دهی است آنچه بنظر ما رسید و سر راه بود ده دوازده خانه رعیتی بیشتر دیده نشد چرخ کالسکه تا کیوش بگل فرو میرفت با آنکه هشت اسب بسته بودند اغلب با سها نفس میدادند آمدیم تا پنج بغروب مانده وارد منزل شدیم شش فرسخ هم راه بود نهار خوردیم بعد از نهار استراحت کریم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم بواسطه خرابی راه قدری کسل بودیم و سرمان گیج میرفت فرستادیم میرزا ابراهیم خان دکتر آمد حسب داد خوردیم بعد فخر الملك و بسیف السلطان آمدند تا یک ساعت از شب گذشته هم بیرون بودیم و صحبت میکر دیم الحمد لله کم کم احوالمان بهتر شد بعد فرق شد و اندرون آمدند آقا سید حسین هم روضه خواندند شام خوردیم و خوابیدیم

§۰۰ — () §۰۰ یکشنبه نهم رجب () §۰۰ — §۰۰

صبح برخاستیم نماز خواندیم چائی خوردیم آمدیم بیرون قو لسول روس و انگلیس با جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمدند قدری با آنها صحبت کردیم بعد مرخص شده رفتند ما هم کالسکه خواسته سوار شدیم و رقتیم بمدریه باران هم بشدت میبارید موزیکانچهای رشت هم بودند موزیک زدند رقتیم بعمارت آنطرف رودخانه جلو عمارت چینی بود

گاوهای جنگی را آوردند و انداختند و تا از گاوها بقدر نیم ساعت شاخ بشاخ هم گذاشتند و دعا کردند خیلی تماشا داشت بعد نهار خوردیم بعد از نهار هم فخر الملك و سیف السلطان و سایر پیشخدمتها بودند صحبت میکردیم بچه سیدی هم بود شعر میخواند خوب میخواند این اشعار را خواند که در روزنامه نوشته میشود (توفخر بدین کنی که من می نخورم) (صدکار کنی که می غلامت اترا) (ورمی نخوری طنه مزین مستارا) (گردست دهد توبه کنی یزدانرا) تا سه ساعت بیروب مانده انجام بودیم يك زانچه هم با گلوله تفنگ پنج فشنگی از سیصد قدم خیلی خوب زدیم بعد از صرف چائی آمدیم بمنزل اتابك اعظم آمد بعضی کاغذهای طهران بود خواند یکی دو تا دستخط هم خود مان نوشتیم بعد اتابك اعظم رفت و فرق شد حرم خانه آمدند بعد شام خورده خوابیدیم

(*) — (دوشنبه دهم رجب) — (*)

صبح برخاستیم نماز خواندیم و لباس پوشیدیم فرق شکست بعضی از علمای رشت مثل حاجی خامی و شریعتمدار و ضیاءالعلماء و غیره بتوسط جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمدند با علما قدری صحبت کردیم بعد آنها رفتند ما هم سوار شدیم و رقیه بینک هو الحمد لله خوب بود و باران نیامد عینک دریاچه ایست بشکل عینک اطرافش جنگل و درخت است کنار دریاچه نهار خوردیم بعد از نهار سوار شدیم يك بدر چین برید خیلی خوب زدیم آمدیم اجتی بود پیاده شدیم عکس انداختیم چائی خوردیم وزیر دربار فخر الملك سیف السلطان امیر بهادر جنگ سردار معظم بودند بعد از صرف چائی سوار شدیم و آمدیم منزل بعد شام خوردیم و خوابیدیم

(*) — (سه شنبه یازدهم) — (*)

امروز از شهر رشت حرکت است صبح زود برخاستیم لباس پوشیدیم و آمدیم بیرون سوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم هم از عقب آمدند به ما رسیدند بیرون شهر قدری زنبور بود که آدم دهندش را نمی توانست باز کند با جناب اشرف اتابك صحبت میکردیم و میرقیه بعد اتابك را امر خص فرمودیم رفت بکالسکه خودش با بصیر السلطنه و اجلال السلطنه که در رکاب بودند صحبت میکردیم بعد عیسی خان هم آمد صحبت میکرد و میامدیم فخر الملك و سیف السلطان را خواستیم عقب مانده بودند آنها را هم آوردند و صحبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم بمنزل که امامزاده هاشم است پیاده زیادی حاضر بود بمیرشکار فرمودیم آنها را بردار در برود کوه را جرگه کند خود مان هم با وزیر دربار و فخر الملك و سیف السلطان و سایرین رقیه آفتاب گردان زدند پیاده شدیم چند شیشه عکس انداختیم بعد پیاده ها و میرشکار آمدند شکاری نبود نهار خوردیم بعد سوار شدیم آمدیم منزل يك زن فرنگی را سر راه دیدیم بایک مردم معلوم شد از اهل پاریس است و برای سیاحت آمده و حالا بطهران میرود رقیه اندرون قدری خوابیدیم بعد برخاستیم شب شد آقا سید حسین آمد روضه خواند نماز خواندیم و شام خوردیم و خوابیدیم امروز هوا صاف و آفتاب بود شب هم ماهتاب خوبی بود

* — ﴿ چهارشنبه دوازدهم رجب ﴾ — *

صبح برخاستیم نماز خواندیم یکساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدیم باران هم گرفت اتابك اعظم و سایرین همه عقب مانده بودند ما و اعتضاد السلطنه در کالسه بودیم و صحبت میکردیم وزیر دربار هم قدری همراه ما بود و صحبت میکرد بعد رفت بحکالسه خودش هیچکس دیگر همراه ما نبود باران بشدت گرفت آمدیم تار رسیدیم منزل فخر الملك و سیف السلطان آمدند و رسیدند نهار خوردیم و خوابیدیم از خواب که برخاستیم اخبار زیادی رسید اول گفتند يك نفر قزاق مرده با دورأس اسب در کاهدان بوده اندکاهی آتش گرفته و همه سوخته اند بعد گفتند چهار نفر سرباز مرده يك همچو باد و بارانی درسی و نه سال قبل در چین لیلان دیدیم که شانزده هزار قشون اردو زده بودند ما هم آنوقت یازده سال داشتیم و تاین بودیم در هانجا منصب سر جوقه گی بمادادند در فوج ششم اقبال خلاصه بعد امیر بهادر جنگ آمد بسربازها و غلامها و سایرین انعام مرحمت فرمودیم شب را هم بیرون خوابیدیم

* — ﴿ پنجشنبه سیزدهم ﴾ — *

امروز باید به منجیل برویم صبح برخاستیم نماز خواندیم امروز عید مولود حضرت ولایت مآب صلوات الله و سلامه علیه و آله است خداوند تبارک و تعالی عیدی مرحمت فرمودند هوا آفتاب و آرام و خیلی خوب شد سوار کالسه شدیم آمدیم سه فرسخ که آمدیم به رودبار رسیدیم فخر الملك و سیف السلطان دیشب را اینجا آمده بودند بحضور رسیدند اسب خواستیم و سوار شدیم يك فرسخ که سواره آمدیم رسیدیم به منجیل شاهزاده عزالدوله و حاجی افخم الدوله پسرش و خوانین همه آمده بودند بحضور رسیدند از دیدن شاهزاده عمو خیلی خوشحال شدیم حقیقه برکت خانواده هستند از محمدشاه مرحوم همین يك عمو و يك عزت الدوله عمو باقی مانده اند و خیلی غنیمت هستند خیلی اظهار مرحمت و التفات بانها فرمودیم و بعد رقیم برای قریه هرزه بیل بالای تپه آفتاب گردان زدند سرو بزرگ راهم تماشا کردیم و نهار خوردیم بعد سوار شدیم و آمدیم منزل و درد دست را سوقات آوردیم غروب که شد دستان شروع کرد بدرد گرفتن فرستادیم وزیر دربار با میرزا ابراهیم خان دکتر آمدند مداوا کردند نماز اذازلزه را خواندیم تا صبح دستان درد میکرد حضرت علیا و خازن اقدس و سایرین پیش ما بودند و درد دست اذیت میکرد

* — ﴿ جمعه چهاردهم رجب ﴾ — *

صبح از خواب برخاستیم خیلی دستان درد میکرد آمدیم بیرون نصر السلطنه و اعیان رشت حاضر بودند مرخص شده رفتند ما هم سوار شدیم به کالسه و آمدیم اعتضاد السلطنه هم دوروز است پیش ما توی کالسه می نشیند متکارا گذاشتیم زیر دستان و دادیم اعتضاد السلطنه نگاه دارد قدریکه آمدیم دیدیم نمیتواند عیسی خان را گذاشتیم توی کالسه آمد قدش تفاوتی با اعتضاد السلطنه نداشت قدری تنطش زیاد تر بود آمدیم اما از درد دست بجاچه

گذشت خدامیدان آمدیم تار سیدیم منزل حضرت علیا و خازن اقدس و سایرین آمدند نهار قدری کباب خوردیم بعد از نهار لرز کردیم درد دستمان شدت کرد وزیر دربار آمد ضیاء انداخت الحمد لله قدری ساکت شد بعد قدری نان باجائی خوردیم موثق الدوله امیر بهادر جنگ فخر الملك موثق الملك بحضور آمدند قدری صحبت کردیم آنها رفتند و فرقی شد *

*(شنبه پانزدهم رجب) *

شب وقتی تب داشتیم آمدند عرض کردند عین الدوله آمده خواستیم آمد حقیقتاً از دیدن عین الدوله بقدری خوشوقت شدیم که تب قطع شد قدری صحبت کردیم چون کسل بودیم مرخص فرمودیم رفت امروز باید برویم بیوزباشی جائی صبح از خواب برخاستیم جائی خوردیم دعاها مان را خواندیم وزیر دربار آمد تب الحمد لله قطع شده بود اما خیلی ضعف داشتیم کالسه خواستیم جناب اشرف اتابک اعظم بود عین الدوله وزیر دربار بودند سوار کالسه شدیم شاهزاده عن الدوله آمد قدری صحبت کردیم بعد با عین الدوله هم دم کالسه خیلی صحبت کردیم او هم رفت بکالسه خودش بعد فخر الملك و سیف السلطان آمدند با آنها هم صحبت میکردیم و میرقیم آنها هم رفتند بکالسه خودشان ماهم همینطور توی کالسه فکر میکردیم منزل هم خیلی دور و راه بدی داشت با اعتضاد السلطنه صحبت میکردیم آمدیم تار سیدیم بمنزل نهار میخوریم که حرم وارد شد همینطور با حرم بودیم تا فردا صبح مطالب عن الدوله را هم خواندیم و جواب دادیم الحمد لله خیلی راحت بودیم اما نصف شب باز قدری دستمان درد گرفت تا صبح همان درد دست ما ختم الحمد لله صبح ساکت شد

*(یکشنبه شانزدهم رجب) *

صبح از خواب برخاستم میرزا ابراهیم خان دگر آمد گفت الحمد لله تب ندارید کالسه خواستیم و سوار شدیم باید به آقا بایا برویم به شاهزاده عن الدوله هم شمشیر مرصع مرحمت فرموده بودیم و بحاجی افخم الدوله پسرش سرداری شمس مرصع الثقات شده بود بحضور آمده مرخص شده رفتند عین الدوله و وزیر دربار بحضور آمدند بعد جناب اشرف اتابک اعظم هم رسیدند با اتابک اعظم بعضی فرمایشات فرمودیم بعد اتابک اعظم ایستاد که با عن الدوله خدا حافظی کند بعد رفت بکالسه خودش عین الدوله هم مدتی همراه کالسه بود و صحبت میکردیم بعد فخر الملك و سیف السلطان را خواستیم آنها هم آمدند صحبت کردیم خواستار بصیر السلطنه عمید حضور آمدند تا منزل همینطور صحبت کنان آمدیم نهاری خوردیم بعد از نهار روزنامه خودمان را فرمودیم فخر الملك نوشت سالار اکرم حاکم قزوین هم اینجا بحضور رسید خیلی از خدمات او راضی هستیم عین الدوله مخصوصاً از وضع انتظام حکومت سالار اکرم عرض میکرد نهار خوردیم بعد از نهار استراحت فرمودیم از خواب که برخاستیم جناب اشرف اتابک اعظم بحضور آمدند عین الدوله و وزیر دربار هم مشرف شدند خیلی صحبت کردیم اتابک اعظم رفت بعد تا سه ساعت از شب گذشته

باعین الدوله محبت میگردیم بعد عین الدوله رفت وزیر دربار و سایرین بودند تا پنج از شب گذشته نشسته بودیم بعد شام خورده شب راهم بیرون خوابیدیم صدق السلطنه که از طهران آمده بود بحضور رسید

— (دوشنبه هفدهم رجب) —

صبح از خواب برخاستیم حرم قبل از ما سوار شده بودند رفقا بودند ما هم برخاستیم چای خوردیم اتابک اعظم آمدند سوار شدیم قدریکه آمدیم مستقبلین شهر کم کم رسیدند جناب آقای بحرینی هم که از طهران آمده بودند درین راه رسیدند خیلی از ملاقات ایشان خوشحال شدیم احوال پرسیدیم و اظهار تفقد فرمودیم بعد آمدیم علمای شهر آمده بودند چادری هم زده بودند بهمانها هم اظهار تعلق و احوال پرسیدیم بعد نقیب السادات با جمعی از سادات آمده بودند بانها هم اظهار التفات فرمودیم مقتدر السلطنه هم در سر راه بحضور رسید باو هم اظهار مرحمت فرمودیم تجار و اعیان و اهالی شهر آمده بودند سالار اکرم طاق نصرتهای متعدد و بیرقهای زیاد از هر قبیل تشریفات ذره فروگذار نکرده بود از قراریکه تحقیق کردیم بسیار هم خوب حرکت کرده است و مردم عموماً راضی هستند آمدیم وارد عمارت شدیم عمارت راهم باغ و اندرون و کلاه فرنگی تمام را سالار اکرم تعمیر خوبی کرده میشود گفت تغییر کلی در وضع قزوین داده است حقیقتاً از خدمات سالار اکرم خیلی راضی و خشنود هستیم لسان الدوله و اعزاز الدوله هم بحضور رسیدند بانها هم اظهار مرحمت فرمودیم نهار خوردیم بعد از نهار رفیقان اندرون استراحت کردیم عمارت های اندرون راهم خیلی خوب تعمیر کرده از خواب که برخاستیم رفیقان حمام رخت هامان را عوض کردیم و آمدیم بیرون سالار الدوله سه روزه مادیان بتوسط اجودان حضور پیشکش فرستاده بود حقیقتاً مادیان های بسیار خوبی بودند آنها را هم دیدیم بعد قدری گذر کردیم توی باغ جناب آقای بحرینی آمدند بایشان هم خیلی محبت کردیم سید فصیح الزمان اشعاری را می و رود ما ساخته بود آورد خواند خیلی خوب ساخته بود شب راهم آتش بازی و چراغان خوبی سالار اکرم در میان حاضر کرده بود رفیقان جلو کریاسی عمارت صندلی گذاشته نشستیم آتش بازی و چراغان مفصل خیلی خوبی بود تماشا کردیم بعد از اتمام آمدیم بعمار ت شب راهم وزیر دربار و سایرین بودند الحمد لله خوش گذشت

— (سه شنبه هیجدهم رجب) —

دیشب خیلی کم خوابان برد بقدر دو ساعت خوابیدیم بعد بیدار شدیم دیگر خوابان نبرد صبح را برخاستیم الحمد لله با وجود کم خوابی کسالتی نداشتیم صبح زود سوار شدیم جناب اشرف اتابک اعظم هم حاضر بود سواراتو میل شدیم و خیلی راه آمدیم جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار در رکاب بودند شهر را حقیقتاً سالار اکرم خیلی خوب آئین بسته بود از خدمات سالار خیلی راضی هستیم اتابک اعظم وزیر دربار رفتند بکالسه اتومیل هم قدری تند رفت بعد فخر الملک و سیف السلطان رسیدند بانها هم خیلی محبت کردیم تا رسیدیم بگونه

انجمن حاضر کرده بودند اما نهار نخوردیم حرم انجا بنهار افتاده بودند گذشتیم پنج فرسنگ که آمدیم بنهار افتادیم کنار راه آفتاب گردان زدند و نهار خوردیم وزیر دربار چند تبرقنگ پنج فشنگی فرمودیم انداخت بعد از نهار سوار شدیم و آمدیم منزل و رقیم اندرون و خواہیدیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم و آمدیم بیرون مجدالدوله آمد بحضور خیل محبت و اظهار التفات فرمودیم از فرنگستان وغیره محبت کردیم بعد مرخص شده رفت نظام السلطان که آمده بود بحضور رسید

§۴۰ — () §۴۱ چهارشنبه نوزدهم رجب §۴۲ — §۴۳

امروز باید رویم به بنگه امام که مال اتابك اعظم است صبح سوار شدیم تا تو میل و دو ساعت و نیم آمدیم اتابك اعظم در رکاب بود وزیر دربار مجدالدوله فخر الملك و سیف السلطان بودند محبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم به بنگه امام پنج فرسخ راه بود ارتفاع انجا از زلی بکزار و پانصد ذراع است آمدیم منزل پیاده شدیم پهلوی مهمانخانه برای ما چادر زده بودند اندرون هم در مهمانخانه افتاده بودند نهار خوردیم اتابك اعظم بول و شال تقدیمی فرستاده بود بعد از نهار بین السلطان آمد بحضور خیل خوشوقت شدیم از دیدن او اظهار مرحمت فرمودیم تفصیل رفتن کربلایش را عرض کرد بعد رقیم اندرون ناصر الدین میرزاتب کرده بود شب راهم در اندرون بودیم

§۴۴ — () §۴۵ پنجشنبه بیستم رجب §۴۶ — §۴۷

صبح برخاستیم سوار تو میل شدیم و آمدیم سیف السلطان باز در جلو آبادی سیف آباد ایستاده بود فخر الملك هم دیشب مهمانش بوده از انجا گذشتیم مجدالدوله در رکاب بود قدری محبت کردیم بعد کالسکه سر باز شکاری را که تازه خریده بودیم سوار شدیم منتخب السلطنه پسر صدیق الدوله آمده بود بحضور رسید آمدیم تا رسیدیم بکرج فوراً رقیم بحمام سرتن شوری کردیم و آمدیم بیرون نهار خوردیم بعد از نهار آقای نایب السلطنه از طهران آمده بود بحضور رسید خیل از ملاقات آقا خوشحال شدیم حقیقتاً اردیدن نایب السلطنه بسیار خوشوقت بودیم که الحمد لله باز از فرنگستان سلامتی مراجعت کردیم و آقارا که برادر عزیز محترم خودمان است دیدیم *

§۴۸ — () §۴۹ جمعه بیستم رجب §۵۰ — §۵۱

امروز انشاء الله سلامتی باید وارد طهران بشویم صبح از خواب برخاستیم دعاها مان را خواندیم سوار تو میل شدیم نایب السلطنه و جناب اشرف اتابك اعظم هم همراه بودند آمدیم تا رسیدیم بشاه آباد مجدالدوله فخر الملك سیف السلطان انجا بحضور رسیدند هنر المالك پسر فخر الملك هم انجا شرفیاب شد شب را هم شاه آباد بوده اند همینطور محبت کنان میا آمدیم مستقبلین هم کم بحضور رسیدند جناب میرزا کاظم آقای امام جمعه بحضور رسیدند اظهار التفات و احوال پرس فرمودیم سالار السلطنه و رکن السلطنه هم رسیدند اظهار التفات بانها فرمودیم بعد آمدیم تا رسیدیم بمرآباد عضد الملك حاجی امجدالدوله حاجی معین السلطان معیر المالك سالار مکرم و اغلب اعیان

ومستقبلین اینجا بحضور رسیدند اظهاراتفات و مرحمت واحوال برسی بعضدالملک وسایرین فرمودیم بعدامدیم
 چند اطاقی از چوب نوبی باغ ساخته بودند اطرافش را هم گل کاری خوبی سک کرده بودند نهار خوردیم
 بعد از نهار باز سوار اتومبیل شده آمدیم مستقبلین شهر هم متصل میرسیدند آمدیم تا رسیدیم به باغ شاه
 کسان وزیر دربار حقیقتاً از مراسم تشریفات و طاق نصرت ها و آئین باغ چیزی فروگذار نکرده
 وباغ راهم در کمال خضارت و صفا و تمیز نگاه داشته بودند پیاده شدیم چادری زده بودند نظام الملک
 مشیرالسلطنه وزیر انخم وسایر وزراً همه اینجا بودند و شرفیاب شدند شاهزاده ها حشمت
 الدوله عماد الدوله معتمد الدوله عمادالسلطنه رکن الدوله شعاع الدوله تاج الدین میرزا
 مشکوة الدوله پسرهای مرحوم رکن الدوله همه شاهزاده ها حاضر بودند همه
 اظهار مرحمت فرمودیم بعد مشیرالدوله وزیر امور خارجه سفرا و وزرای
 مختار را بحضور آورد تبریک ورود ما را عرض رساندند ما هم همه اظهار تقد
 واحوال برسی فرمودیم بقدریکساعتی در باغ شاه بودیم بعد سوار شده
 آمدیم سپهسالار و طرف خیابان قشون را منظمأ قرار داده بالباس های
 خوب منظم و مرتب ایستاده بودند سیف الملک وزیر نظام و سردار
 انخم وسایر صاحب منصبان نظامی همه بودند مردم شهر هم
 پشت بامها و اطراف خیابان مملو بودند و از ورود ما بسلامتی
 اظهار خوشوقتی و دعا میکردند و صلوات میفرستادند
 عین الدوله هم حقیقتاً خوب شهر را آئین بسته همه
 در و دیوارها را باقالیهای گران بها و چهلچراغها
 زینت داده طاق نصرت های متعدد بسته نکته
 از تشریفات ورود ما فروگذار نکرده
 بودند آمدیم تا رسیدیم بمیدان توپخانه
 و از در اندرون وارد شدیم معتمد
 الحرم و امین الحرم وسایر خواجها بودند در قتم

اندرون حرم خانه هم الحمد لله همه سلامت بودند و از ملاقات ما خوش وقت شدند ما هم شکر خداوند را بجای آوردیم

که الحمد لله تعالی مسافرت فرنگستان بسلامتی و خوشی باین خوبی گذشت

﴿ در مطبعه مبارکه شاهنشاهی ارواحنا فدایه زیور طبع آراسته گشت فی شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰ ﴾